

## شهید سید مصطفی مهدیان



از زبان علی  
سازمان جامع سرواران و دختران شهید استان بوشهر

نام پدر	سیدعلی
تاریخ تولد	۱۳۴۳/۰۶/۱۰
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۱/۰۱/۰۷
محل شهادت	شوش
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	—
تحصیلات	دیپلم
مدفن	بشیر آباد

## زندگینامه

### زندگینامه شهید

از دوران پیش از تولد شهید چیزی به یاد ندارم فقط زیاد مواظبت می کردم که آسیبی به او نرسد پدرش هم لحظه شماری می کرد تا نوزاد او متولد شود آنقدر منتظر بود که ایام هفته را فراموش کرده بود مادرش هم از انجام کارهای سنگین خوداری می کرد و غذای مناسبی که اطرافیان اجازه می دادند مصرف می کرد. اطرافیان هم در انجام کارها به او کمک می کردند و حتی یک لحظه هم او را تنها نمی گذاشتند و موقعی که پدر در بیرون از منزل بود همسایگان و اقوام در کنار مادر سید مصطفی بودند تا او تنها نماند و او تنهایی و بی حوصلگی نکند. در مراسم نامگذاری نوزاد هم پدرش با توجه به علاقه ای که به حضرت امام خمینی (مدظله) داشتند اسم او را مصطفی گذاشت به یاد ندارم ایام تولد او مصادف با روز خاصی باشد. خاطره ای هم ندارم قبل از اینکه به مدرسه برود در مکتب خانه ثبت نام کرد و همراه با دوستانش و با کمک پدر و مادرش قرآن را فرا گرفت با توجه به جو حاکم بر خانواده ایشان که همه علاقمند به احکام اسلام بودند او هم با مفاهیم قرآنی آشنا شد در همان کودکی همراه با پدرش راهی مسجد می شد تا در آینده علاقمند به مسجد گردد و از کودکی در خون و پوست او عجبین گردد. در مراسمات شرکت می کرد او در کنار همه این موارد علاقه خاصی به پدر و مادرش داشت در کارهای کشاورزی و خانه داری به آنان مرتب کمک می کرد او مشاوری امین برای برادران و خواهران خود بود و در همه کارها به آنان کمک می کرد در کارهایش مرتب و منظم بود. برای ورود به مدرسه لحظه شماری می کرد روز اول مدرسه به خوبی و خوشحال بود و در پوست

خود نمی گنجید در آن زمان روستای ما از امکانات رفاهی مانند برق بی بهره بود و با چراغ نفتی درس و تکالیف خود را انجام می داد و به علت دوری راه مجبور بود به روستای همجوار برای تحصیل برود او صبح زود از خواب بلند می شد و با شوق و اشتیاق به مدرسه می رفت و زمانیکه از مدرسه بر می گشت بلافاصله تکالیفش را انجام می داد و زطمانیکه تکالیفش را کامل کرده بود در کارها به ما کمک می کرد او برای والدین خود احترام زیادی قائل بود در کارها با ما مشورت می کرد و هیچ کاری را بدون رضایت پدرش انجام نمی داد برای دوستانش احترام زیادی قائل بود حتی در انجام تکالیف به دوستانش کمک می کرد زمانیکه می خواست تکالیفش را انجام دهد بعضی وقتها به خانه آنها می رفت و تا پاسی از شب آنجا می ماند تا به افراد کمک کند کارهایش بسیار حساب شده و سنجیده بود او علاوه بر ادامه تحصیل در کارهای باغداری و کشاورزی هم به پدرش کمک می کرد نمازش را به موقع و به جماعت می خواند او علاقه خاصی به قرآن داشت در جلسات انسی با قرآن مدتب شرکت داشت نمازش را به جماعت و در مسجد به جای می آورد او فردی؟آرام و در عین حال فردی اجتماعی و معاشرتی بود او همه اهل خانه اش را به حفظ و رعایت حجاب و خواندن نماز در اول وقت و قرائت قرآن تشویق می کرد او به رزمندگان دلیر اسلام مانند چمران علاقه داشت او بارها عنوان می کرد که یک فرد مسلمان چگونه می تواند در خانه باشد و عراقیها به خاک و ناموس ما تجاوز کرده باشد وظیفه هر فرد مسلمان و جوان است که از میهن و کشور و انقلاب خود دفاع کند بارها گفته بود که ای کاش در زمان امام حسین (ع) می بودیم تا در رکاب او به شهادت می رسیدیم. او برای جان و مال خود هیچ ارزشی قائل نبود می گفت ای کاش چندین جان می داشتم تا در راه رهبر خود فدا نمایم.

او جبهه را دوست داشت و به دوستان خود توصیه می کرد که ما باید به جبهه برویم و فرمان حضرت امام خمینی (ره) را لیبیک بگوییم شهدا رفتند و به فرمان امام و مقتدای خود لیبیک گفتند اولین باری که به جبهه رفت سن زیادی نداشت ولی شجاعت و جسارت او ستودنی بود. عامل اصلی او جهت رفتن به جبهه و پیوستن به سپاهان اسلام صحبت های حضرت امام و عشق و علاقه او به یاری رساندن به مدافعان میهن بود او اسلام را دوست داشت و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی کرد. ما توسط همرزمانش و سپس بنیاد شهید دشتستان مطلع شدیم که ایشان شهید شده است. شهادت او باعث رونق معنویت در خانه ما شد هر جا که نگاه می کنیم آثاری از او باقی است نصایح و

صحبت‌های شیرین او آویزه‌ی گوش ماست ما افتخار می‌کنیم خود را مانند علی اکبر امام حسین در راه خدا و قرآن فدا کرده ایم در ابتدا خیلی ناراحت بودیم تحمل فراق جوان واقعا سخت است آن هم فرزندی که تا زمان شهادتش هیچ گونه اذیت و آزاری به کسی نرسانده است ولی خداوند همان گونه که در قرآن فرموده بود ان الله مع الصابرين خداوند به ما صبر داد بلکه پیکر شهید را تشییع با شکوهی کردند و او را در گلزار شهدای روستا در کنار همزمانش به خاک سپردند مسئولین باید با ساختن فیلمهای زمان جنگ رشادتهای رزمندگان اسلام را زنده کنند. پشتیبان ولایت باشند تا به مملکت آسیبی نرسد.

## وصیت نامه

وصیت نامه شهید سید مصطفی مهدیان

(انا لله و انا اليه راجعون) بدرستیکه همه از او هستیم و بازگشت همه

اینک که شماها را بخاطر خدا و رسول خدا ترک کردم و عازم جبهه جنگ بر علیه کفار می باشم بدانید که قلم با شماست و همواره با شما خواهم بود و آنگاه که بوسیله گلوله های دشمن تکه پاره می شوم در آن موقع نیز با شما خواهم بود ولی در آن وقت فقط روح من است که با شادابی و خرمی با می باشد و این است حیات جاویدی که خداوند وعده داده است و بدانید که این سعادت است از برای من و پدر و مادر من که چنین فرزندی تربیت کرده اند که حسین وار راه خدا و خاطره خدا و قرآن رسول خدا شهید می شود.

تا آنجائیکه توانستم می کشم که دشمن اسلام را نابود کرده ام و اسلام را به پیروزی رسانده ام و اگر نتوانستم می میرم که شهیدم و این را خدا قرار داده است. امیرالمومنین (ع) در این باره فرموده است که شهادت دری از درهای بهشت است که فقط بسوی اولیا خواص خدا باز می شود. پدر و مادرم نگران من نباشید که این راه را خودم انتخاب کرده ام و خوب راهی است و من در بین برادران دیگری که همه داوطلبانه برای اجرای دستور خدا (جهاد) این راه را انتخاب کرده اند می باشم و خوشحال می باشم بدانید که من بی هدف راه امام و شهیدان را دنبال نکردم و کسی هم مرا مجبور به رفتن این راه نکرد شما مرا از دست ندادید بلکه هدیه کرده اید مادر می دانم آخرین کلام های تو برای من درد آور است و گریه سر می دهی تو مادری و باید گریه کنی زیرا همین گریه های مادران شهید داده است که سیلی از اشک را روان می سازد و کاخ ستمکاران را از ریشه می کند و در گورستان تاریخ دفن می کند.

در پایان راه امام را دنبال کنید که را خداست تمام عمر فدای یک لحظه عمر امام باد دیگر عرض ندارم فقط از من راضی باشید و مرا حلال کنید از همه دوستان و آشنایان می خواهم که هر بدی از من دیدید به خاطر رضای خدا ببخشید.

## خاطرات

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان ۱۶/۱۰/۶۱

حضور محترم خدمت برادر گرامیم جناب آقای سید مرتضی مهدیان ، نخست از راهی دور و قلبی همیشه با شما سلام عرض می کنم پس از تقدیم عرض سلام و بجا آوردن مراسم احوالپرسی از آن جناب و خانواده معظم سلامتی و تندرستی شما را از پیشگاه خداوند کریم آرزومندم امیدوارم که همیشه اوقات شاد و تندرست بوده و از همه حوادث ناگوار روزگار مصون و محفوظ باشید انشاءالله در

صحن اگر جویای این حقیر بر آمده باشید از لطف خداوند و محبت شما حالم خوب و به دعا گوئی شما و نبرد با کافران بعضی مشغولم و هیچگونه ناراحتی ندارم به جز محروم بودن از نعمت ملاقات شما که آن هم امیدوارم که خداوند رخصتی عنایت فرماید که در آینده ای نزدیک بتوانم شما را ملاقات کنم در ضمن من همان روزی که رسیدم منطقه برای شما و دیگر دوستانم ناتمه نوشتم نمی دانم رسیده یا نه و حالا که این نامه را می نویسم ساعت ۸ شب است که تازه از دیدگاه برگشته ام به آشبار ، چون دوازده روز دیده بان بودم در خط مقدم اکنون برای حمام و استراحت آمدم آشبار گفتند یکی اهل نظر آقا اینجاست فردا می رود مرخصی من هم فوری نامه ای نوشتم و به او دادم ولی قبلاً نامه برای همه شما نوشته ام دیگر مزاحم نمی شوم . امری باشد حاضرم . پدر و مادرت را با احمد آقا سلام می رسانم . سید نعمت کاظم ، سید ابوالحسن با پدر و مادرشان سلام می رسانم . همه عموهایت و دیگر قوم و خویشان همگی سلام می رسانم در ضمن به فتح الله نظری بگویند که چرا نامه ی ما را جواب نمی کند البته خودت هم مثل او هستی ولی به او هم بگویند . متشکرم .

به امید پیروزی نهائی و ملاقات شما خدانگهدارتان باد .

همیشه به یاد شما مصطفی مهدیان ۱۶/۱۰/۶۱

.....

خدمت برادر عزیزم جناب آقای سید مرتضی مهدیان

اولاً سلام عرض می کنم در بعد صحت و سلامتی شما را از خداوند بزرگ درخواست و مسئلت می نمایم باری برادر جان دلت در فکر بنده نباشد الان شیراز هستیم و در گروه فدائی رفته ام و همه چیز هم به ما گفته اند بیش از ۳ روز انواع اسلحه ها را یاد بگیریم هم اسلحه های سنگین و هم اسلحه سبک . بعد به خط مقدم جبهه اعزام می شویم یعنی گروه فدائیان اسلام خط مقدم جبهه است به ما گفته اند حتماً منطقه ساده حسنی می افتید که فقط یک رودخانه بین شما و سربازان عراقی است درست ۴۰ متر از عراقیها فاصله دارید حتی اگر آنها رادیو باز کنند می گویند شما صدای رادیوی آنها را می شنوید باید آنقدر استوار باشید که روحیه خود را از دست ندهید جایی که ما را می خواهند بیندازند خیلی خطرناک است یعنی کسی که آنجا رفت امید برگشتی ندارد اگر ۱۰۰ نفر بروند آنجا حتماً ۹۰ نفر آنها شهید می شود جای آنهایی که می گفته اند همیشه در جبهه بیکاریست و آدم از بیکاری خواب نمی رود دروغ است آنها خط مقدم جبهه نبودند و یا اگر در خط مقدم جبهه بوده اند این جاهای خطرناک نمی افتادند اول امید پیروزی دوم امید پیروزی سوم اگر شهید شدم به خط شهدا می پیوندم سلامت باشید شما را به خدا می سپارم فقط مادرم و پدرم را نصیحت کنید و دلداری دهید

برادران و همکلاسیمان را همگی سلام می رسانم . ناصر دهقانی حسین مهدیان - مصطفی مهدی - عبدالله زیراهی - یدالله تنها - حسین احمد زاده خلاصه تمام دوستان را یک به یک سلام می رسانم .

**دلت فکر نباشد خداوند خودش بزرگ است**



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران